

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Reports

گزارش ها

## یادداشت:

گزارشی را که در ذیل از نظرتان می گذرد، یک تن از هواداران آنرا از ایران برای ما ارسال داشته است. ما هم آنرا که بازتاب دهنده "جهنم زندگی" در زیر حاکمیت ولایت فقیه است، بدون کوچکترین تصرفی به نشر رسانیدیم. باشد آنهایی که هنوز هم می خواهند مردم ما را به دنبال "بهشت موعود اسلام سیاسی" روانه کنند، به خود آمده بیش از این با حیات مردم بازی ننمایند.

با عرض حرمت  
اداره پورتال AA-AA

فرستنده یک هوادار از ایران  
محمد صادق جعفری

## گزارشی تکان دهنده از زندگی خانواده ها در گورستان های قم اینجا آرامگاه زندگی است

قم شهری مذهبی است که طنین صدای علم و معرفت آن تا دوردستها رسیده است. شهری که به عنوان یکی از چشم و چراغهای دین مقدس اسلام معرفی می شود. تقدس این شهر باعث شده تا بسیاری از علاقه مندان اهلیت به آن مهاجرت کرده و در کنار بارگاه حضرت معصومه (س) به تحصیل علوم دینی بپردازند.

افرادی هم هستند که به خاطر تقدس و روایات فراوان در مورد قم، پس از مرگ در آن به خاک سپرده می شوند. آرام که در کوچه های نزدیک گورستان های آن قدم می زنی، صدای مراسم های تشییع و ترحیم ذهنت را پر می کند. مردم به این مسأله عادت کرده اند و مرگ را جزئی از زندگی خود می دانند. با آنها که سخن می گویی مرگ را امری طبیعی قلمداد می نمایند. مغازه های اطراف گورستان ها پر رونق است زیرا همیشه يك نفر می میرد. اگر قمی هم نباشد، از شهرهای دیگر منتقل می شود.

اینجا قبرستانها کوچه دارند و مرده ها آب و برق مصرف می کنند. تعجب می کنند. وقتی متوجه می شوی که برای يك مرحوم که حدود ۴۰ سال از مرگ او می گذرد پول آب آمده است و پول برق آن به حدی است که امکان خاموشی چراغ آرامگاهش وجود دارد. اما مگر چراغ زندگی آنها خاموش نشده است!؟

به کوچه قبرستان قدم می گذاریم. کوچه ای شاید با عرض کمتر از ده متر که منتهی به دو گورستان معروف است. صدای مراسم ترحیم از گورستانها شنیده می شود. در انتهای کوچه تابوتی بر روی دستها دور می شود. بعضی به سرعت و تنه زنان می گذرند. بعد با همان سرعت معذرت خواسته دور می شود تا به ثواب حرکت کردن با تابوت برسند. هرکس که چند قدم با تابوت حرکت کند ثواب زیادی را نصیب خود می کند.

شلوغی کوچه، صدای بوق ماشینها و موتورها که در ترافیک ناشی از خالی کردن وسایل مراسم ترحیم گیر افتاده اند و تابوت جدیدی که از کنارمان می گذرد و ترس از تند خوردن مجدد، ناخودآگاه ما را به کابوسی وارد می کند که گریزی ندارد. شاید هیچگاه آنقدر به مرگ نزدیک نشده باشیم. باز در کوچه حرکت می کنیم. از مسیر ماشین مدل بالا کنار می کشیم تا راننده دستش را از روی بوق بردارد. همدیگر را قانع می کنیم: «ماهم ثوابی کرده باشیم.»

سه گورستان بزرگ در يك سمت کوچه و يك یا دو گورستان کوچک در سمت دیگر این غوغا را بپا کرده است. در کوچه های فرعی منتهی به آنجا زندگی وجود دارد. زندگی مثل يك امر عادی و ساده به نظر می رسد. مردم به این چیزها عادت کرده اند. بچه ها گاهی بازی خود را رها کرده و به تابوت ها نگاه می کنند. بعد با لبخند ادای آنها را در می آورند: «بلند بگو... به حرمت شرف...» مرگ هم بازیچه دستشان شده است.

با دیدن گورستانها و خواندن سن روی سنگ قبرها و شعرهای نوشته شده مشغول می شویم. کم کم هوا رو به تاریکی می رود. کوچه خلوت شده و دیگر خبری نیست. فقط چند کودک در کوچه نشسته اند. آرام و ساکت به مردم نگاه می کنند و گاهی به سرکوچه چشم می دوزند: « بچه ها داره شب می شه خونه نمی رید؟! » فاطمه از همه کوچکتر و خوش زبان تر است: « چرا مامان بیدار می ریم. » خواهر بزرگتر او که شاید اول دبیرستان باشد می تواند بچه ها را سرو سامان دهد. شکلاتی از جیبم در آورده و به فاطمه می دهم. زود با من خو می گیرد: « خونتون همین جاهاست یا فامیلاتون مردن. » می خندد. « وای خدا نکنه خونمون همینجاست. » در خانه ای باز است فاطمه دستم را می گیرد و کنار خانه می برد: « اینها، برق رفته بود اومدیم بیرون. » اما چراغ خانه روشن است، « برق که نرفته » به روی خودش نمی آورد: « شاید الان اومده، مامانم اومد! » و مرا فراموش می کند و دوان دوان به سمت زن لاغر و استخوانی می رود که با دیدن ما بر سرعت قدم هایش افزوده است: « بفرمائید، برای فاتحه اومدید. زهره چرا تعارف نکردی؟! » فاطمه خنده اش می گیرد: « این آقاهه دوست منه، شکلاتم بهم داد. » زن جا می خورد بد بینانه به ما نگاه می کند: « چیکار دارید؟! » صورتش در هم می رود: « از اداره برق اومدید؟! » لحظه ای بغض می کند و به ما چشم می دوزد. بچه ها به خانه می روند: « یه خورده صبر کنید تا آقامون از مسافرت بیدار، پول برق رو می ده. اگه برق رو قطع کنید من با این بچه ها چیکار کنم؟! زن حتی اجازه حرف زدن به ما نمی دهد و شروع به گریه می کند. انگار بغض فرو خورده ای را که مدتها نگه داشته بیرون می ریزد. -نه خانم، نگران نباشید، ما دنبال قبرستونی می گردیم که برای مرده هاش پول آب و برق می آد زن نگاه می کند و گریه اش نیمه تمام می ماند.

این بار چشمانش از امید برق می زند: با کدوم آرامگاه کار داریم؟

فرقی نمی کند.

زن به سرعت وارد خانه می شود و با قبض برقی برمی گردد: « این برای صاحبخانه ما اومده، بنده خدا چهل سال پیش مرده!

-خب چه ربطی به شما داره؟

-این بنده خدا پنجاه سال پیش این خونه رو خریده، یکی از ملاکان شمالی بوده که دوست داشته قم خاکش کنن. بعد از مردنش هم تو همینجا دفنش کردن بعد هم زن و بچه و خدمتکارش رو آوردن و خاک کردن.

یعنی الان اینجا قبره؟

-آره، چهارتا.

به داخل حیاط نگاه کردم. حوض آب و يك زیرزمین و خانه، هیچ شباهتی به قبرستان ندارد. در حیاط هیچ قبری وجود ندارد. کاملاً عادی و معمولی به نظر می رسد: « پس قبر ها کجاست؟! » زن ما را به داخل دعوت می کند. وارد حیاط می شویم هنوز چیزی ندیده ایم. داخل خانه که يك اتاق معمولی است می شویم. پرده ها کنار می رود. دو قبر با سنگ قبرهای برجسته که اسم آقا و خانم صاحبخانه بر آنها حك شده جلوه می کند. روی دیوارها عکسهای در گذشتگان بزرگتر از حد معمول نمایان است. روی یکی از سنگها عکس خانم حك شده است. قبرهای دیگری هم وجود دارد. دو چراغ بزرگ سر قبرها خود نمایی می کنند. فاطمه خودش را پشت چادر مادرش قایم کرده است: "از این عکس بزرگ می ترسد. برو مامان جون برو تلویزیون نگاه کن."

دور تا دور اتاق را پشتی و بالش های مختلف پوشانده است. کنار قبرها هم پشتی گذاشته اند. تلویزیون کوچک قدیمی آگهی بازرگانی ارائه می دهد. فاطمه با آگهی بازرگانی زمزمه می کند: « صبح تا شب تلویزیون روشنه. صدایش ترس بچه ها را کم می کند. » يك ميز تحریر کوچک که انباشته از کتاب است و بچه ها کنار آن نشسته اند. لباسها روی میخ هایی که گوشه اتاق زده شده، جا گرفته اند. رختخوابها در کنار دیواری جمع شده اند. يك کمد آهنی رنگ و رورفته که گنجینه خانه محسوب می شود، شامل تعدادی چینی ارزان قیمت لب پریده و چند اسباب بازی پلاستیکی ساده می باشد.

کمدی کنار قبرها خود نمایی می کند:

مال این خدا بیمارز هاست. بعضی وسایل که سر قبر بوده رو جمع کردیم تا گم و گور نشه. اگه این خونه هم نبود، دیگه جایی نداشتیم. باز خدا بیمارز تشون که بعد از مردنم باعث و بانی خیر شدند "

-شما فامیلشون هستید؟

-نه، از صاحب مرده اجازه گرفتیم. بندگان خدا قمی نیستند شمالی اند. آقامون رفته اونجا اجازه گرفته و اومده، بعضی وقتها برای فاتحه می آن اینجا.

قبل از شما هم کسی اینجا بوده؟

-آره، خیلی هستن. توی همین کوچه، بغل ما هم یه خانواده هست. بندگان خدا ۱۳ تا قبردارن. یه نفرم چند ماه پیش خاک کردن. زنه بچه ها رو فرستاده بود خونه پدرش. برای اینکه نترسن، گفته بود دارن چاه فاضلاب می کنن

-شما چی، کسی رو تازگی دفن نکردن؟

باز هم نسنجیده حرفی زده بودی. زن آشکارا لرزه بر اندامش افتاد.

-وای خدا نکند

تعدادی لوح تقدیر بر دیوار خودنمایی می کند: « اینا چیه، مال شماست؟

زن لبخندی زد و صدایش را محکم نمود: مال بچه هاست. این رو دختر بزرگم تو والیبال گرفته اینم مدالشم. دختر بزرگم توی مدرسه تیزهوشانه، اونجا درس می خونه. همه بچه ها نمره هاشون بیسته. اینها کارنامه هاشون رو ببینید ...

زن دیگر رها نمی کرد و حرفهایش خاتمه نمی یافت. تمام زندگیش را جلوی چشمانمان گرفت. تنهایی بعد از مسافرت های همسرش که برای کار به شهر دیگری می رفت و شبهای وحشتناک گورستان. غذایی که گاهی طعم خاک مرده می گیرد و خوابهایی که کابوس مرگ را تداعی می نمود. اگر خانه محل امن زندگی و خواب آرامش آن است برای آنها خانه تنها محل زندگی ناامن و خواب کابوس آرامش می باشد. مرگ در رگ و خون آنها جریان دارد. زندگی دیگر نمی تواند جای مرگ را

برایشان پر کند. بچه ها از ترس به حمام که در زیرزمین است نمی روند. از ترس شبها به دستشویی نمی روند و گاهی ناچار جای خوابشان را ....

آنها خجالت می کشند به همکلاسیهایشان بگویند کجا زندگی می کنن , عقرب های کوچک و بزرگ دائما کابوس بیداری آنها را تکمیل می کنند و حرفهایی که خاتمه نمی یابد .

از خانه که بیرون می زنیم شب شده و سکوت کوچه را فرا گرفته است . به سر در خانه چشم می دوزیم «آرامگاه خانوادگی ....» در مسیر حرکت خود سراسر کوچه را پر از آرامگاههای خانوادگی می بینیم که گاهی زندگی در آن جریان دارد . تو هنوز می اندیشی که داستانی را شاهد بودی , اما نه تو يك حقیقت را درك نموده ای . همه آن آدمها وجود دارند و حقیقی هستند .

سایت نقشینه در گزارشی دیگر نوشته است :

فیلم مستندی از زندگی خانواده ها در گورستان های قم با نام «سایه غبار» ساخته شد . سید محمد صادق جعفری کارگردان این فیلم در گفتگو با خبرنگار سایت نقشینه, هدف از تولید فیلم «سایه غبار» را نشان دادن بعضی مسائل و مشکلات گورستان های قم عنوان کرد .

می گفت: فیلم «سایه غبار» زندگی بعضی از خانواده ها را که به دلیل فقر مالی بر روی آرامگاه های خانوادگی زندگی می کنند را به تصویر می کشد. این فیلم تلاش می کند حاصل زندگی و مرگ را در کنار هم نمایان کند .

وی گفت: بر اساس خبری که در نشریات قم از قول مدیرعامل سازمان بهشت معصومه درج گردید, ۲۷ قبرستان غیر مجاز در سطح شهر قم وجود دارد که تدفین اموات در آنها انجام می گیرد. این گورستان ها علاوه بر دو گورستان بزرگ بیرون شهر می باشد .

جعفری با اشاره به تولید فیلمی به نام «واگویه ها» در سال ۱۳۷۹ از معضلات اجتماعی قم, گفت: در فیلم مذکور بحث گورستان ها و زندگی در آنها مطرح شده بود که متأسفانه با وجود اطلاع مسؤلین نتیجه ای حاصل نشد .

وی تصریح کرد: اگر مسؤلین تنها يك روز با خانواده و فرزندانشان در آرامگاه های خانوادگی زندگی می کردند, هرگز اجازه نمی دادند این اتفاق برای دیگران تکرار شود .

این کارگردان گفت: این خانواده ها متشکل از شش دختر ۵, ۶, ۷, ۹, ۱۳ و ۱۵ ساله و يك پسر ۱۰ ساله به همراه پدر و مادرهایشان می باشد که ۷ سال است در این آرامگاه زندگی می کنند .

وی افزود: بعد از هیاهوی فراوان که در مطبوعات استان به راه افتاد و گزارش های مکرر از زندگی این خانواده ها در مطبوعات استان و سایت نقشینه, تنها حرکت کوچکی در حال شکل گرفتن است که متأسفانه اگر این حرکت مطبوعات نیز نبود همچنان هیچ اتفاقی برای کمک به این خانواده ها نمی افتاد .

سید محمد صادق جعفری با اشاره به اینکه وظیفه هنرمند سوال ایجاد کردن است, گفت: مسؤلین باید با همکاری هنرمندان مسائل جامعه را یافته و حل کنند .

وی ضمن ابراز تأسف از گسترش خودسانسوری در بین هنرمندان, خواستار بیان واقعیات از سوی این قشر در جامعه شد . به گزارش خبرنگار سایت نقشینه که در زمان تحقیق و تصویر برداری این فیلم حضور داشت, «سایه غبار» فیلمی تلخ از زندگی خانواده هایی می باشد که مجبورند فرزندان خردسال خود را بر روی قبرها بزرگ کنند .

این گزارش می افزاید: پیش بینی می شود این فیلم بحث های جدی را در بین کارشناسان علوم اجتماعی و تمام کسانی که در قبال جامعه احساس مسؤلیت می کنند, برانگیزد .

عوامل تولید این فیلم, عبارتند از :

تحقیق, نویسنده و کارگردان: سید محمد صادق جعفری, تصویربردار: مصطفی خلیلی راد, صدابردار: حسین قورچیان, دستیار کارگردان: مسعوده کریمی, با همکاری: علی جهانی, میر ولی حسینی, مدیر صحنه: سیف الله یزدانی, گروه تولید و صحنه: سعید نجاتی, علی نهاری, حسن کریمی, دستیار تصویربردار: سید حمیدرضا منتظری پور, تدوین: محمود رضا رحمتی فرد, سید محمد صادق جعفری, تهیه کننده: سید محمد صادق جعفری. گفتنی است این فیلم پس از ۳ سال تحقیق, در ۲۸ دقیقه تهیه شده است .

گروه گزارش سایت نقشینه

